



تحقیقی پیرامون

## نامهٔ پیامبر (ص) به خسرو پرویز

محسن جعفری مذهب



عکس نامهٔ پیامبر اکرم به خسرو پرویز

— و دیگر، شجاع بن وهب را سوی مَلِک شام فرستاد و نام او الحارث بن ابی شمرا الفسّانی بود؛  
— و سدیگر، سلیمان بن عمرو را فرستاد به مَلِک یمامه، نامش هُوذَة بن علی الحنفی؛  
— و چهارم، عمرو بن العاص را فرستاد به مَلِک عُمان، نامش جِیْفَر بن جُلْنَدی؛  
— و پنجم رسول، العلاء بن الحضرمی به مَلِک بحرین فرستاد، نامش منذر بن ساوی؛  
— و ششم رسول، عمرو بن امیه الضّمّری را فرستاد به مَلِک حبشه، نامش الاصحم بن ابجر؛

تصمیم پیامبر (ص) در فرستادن نامه برای پادشاهان همسایه در ابتدای سال هفتم هجرت<sup>۱</sup> و پس از صلح حدیبیه که حکومت پیامبر را در مدینه تثبیت کرد، پیامبر تصمیم گرفت نمایندگان را برای ابلاغ پیام اسلام و تسلیم، به سوی سران کشورها و قبایل مجاور روانه کند.

«پس پیغمبر علیه السلام هشت رسول بیرون کرد به هشت مَلِک و ایشان را به خدای خواند:  
— نخستین رسول، حاطب بن ابی بلتعه بود و او را سوی مَلِک قبط فرستاد و نام این مَلِک مقوقس بود؛

۱- طبری این واقعه را در سال ششم هجرت می داند.

السلام علی من اتبع الهدی، اسلم تسلم من عذاب الله  
یوم القیامه ولك الجنة وان لم تسلم فانی آدیت الرسالة. ۱۱

## نامه پیامبر به خسرو پرویز پادشاه ایران

درباره داستان این نامه و حوادث پیش و پس از آن، ۹ روایت به دست نگارنده رسیده است:

۱. روایت ابن عباس: از طریق ابن سعد، بخاری، احمد بن حنبل
۲. روایت عبدالرحمن بن عبدالقاری: از طریق ابوبکر بیهقی
۳. روایت ابوسلمه: از طریق طبری
۴. روایت حبیب بن یزید: از طریق طبری
۵. روایت ایرانی: از طریق بلعمی
۶. روایت یعقوبی در تاریخش
۷. روایت خطیب بغدادی در تاریخش
۸. روایت ابن هشام در تاریخش
۹. روایت حمزه اصفهانی در تاریخش.

□ □ □

### ۱. روایت ابن عباس

پیامبر نامه‌ای را به همراه عبدالله بن حذافه سهمی به سوی خسرو پرویز فرستاد و به عبدالله دستور داد تا آن را به بزرگ بحرین برساند و بزرگ بحرین هم آن را به خسرو پرویز برساند. وقتی خسرو نامه را خواند، آن را پاره کرد. ابن مسیب می‌گوید: وقتی پیامبر از کار خسرو آگاه شد، گفت: خود دریده شود چه دریده شدنی. ۱۲ درباره این نامه بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

### ۲. روایت عبدالرحمن بن عبدالقاری

روزی پیامبر بر منبر شد و خداوند را ستود و سپس گفت: من اراده کرده‌ام که بعضی از شما را به سوی پادشاهان عجم (ملوک الاعاجم) بفرستم. پس با من اختلاف نکنید، همان‌گونه که بنی اسرائیل با عیسی بن مریم اختلاف کردند. مهاجران گفتند: یا پیامبر خدا! در هیچ امری مخالفت تو نمی‌کنیم. ما را بفرست و روانه کن. پس او شجاع بن وهب را به سوی کسری فرستاد. کسری امر داد که ایوان را زینت کنند و به بزرگان فارس بازعام داد و سپس شجاع بن وهب را پذیرفت. وقتی بر کسری وارد شد، کسری فرمان داد تا نامه پیامبر را از او بگیرند. شجاع گفت: نامه را آن‌گونه که پیامبر خدا به من دستور داده به تو خواهم داد. کسری گفت: نزدیک بیا. او نزدیک رفت. نامه را از او گرفت و به کاتب خود که اهل حیره بود داد و او خواند و در آن نوشته بود: "از محمد بن عبدالله، پیامبر او، به کسری پادشاه فارس". کسری از تقدّم نام پیامبر بر نام خود عصبانی شد و آن را پاره کرد، بدون اینکه بداند در آن چه چیزی نوشته شده است؛ و دستور داد تا شجاع را اخراج کنند. و شجاع چون این بدید بر مرکب نشست و رفت. وقتی عصبانیت کسری فرو نشست، به دنبال شجاع فرستاد تا داخل شود؛ اما هر چه به دنبالش یافتند، او را نیافتند و تا حیره به دنبالش رفتند، اما آورفته بود. وقتی او نزد پیامبر آمد و واقعه را گفت، پیامبر گفت: او پادشاهی خود را دید. ۱۳

### ۳. روایت ابوسلمه

پیغمبر نامه‌ای به خسرو پرویز نوشت و همراه عبدالله بن حذافه

— و هفتم رسول، دحیّ بن خلیفه را فرستاد به قیصر، مَلِک روم، نامش هرقل؛

— و هشتم رسول، عبدالله بن حذافه السهمی را فرستاد به مَلِک عجم، نامش پرویز بن هرمز بن انوشروان. ۲

علاوه بر اینها، پیامبر نمایندگان را نیز به سوی دیگر قبایل و کشورها فرستاد که در کتابهای تاریخی به آنها اشاره شده است.

قسططنیه نیسفون حیره دمشق مصر عمان  
بحرین مدینه یمامه مکه صنعا حبشه

## مخاطبان پیامبر (ص)

### انتخاب خاتم

هنگام نوشتن نامه، اصحاب به پیامبر گفتند که پادشاهان، نامه‌های بدون مهر و خاتم را نخواهند خواند. ۳ از این روی، پیامبر دستور داد برای او خاتمی از نقره ساختند و نقشی بر آن حک کردند که در سه سطر، نوشته «محمد رسول الله» بر آن بود. پیامبر، دیگران را از منقوش ساختن خاتم منع کرد. ۴ گفته شده که: انگشترین او از آهن بود سیم بر وی پیچیده. ۵ و هم گفته شده که: نگین انگشتر او سنگی حبشی بود. ۶ و نیز گفته شده که: پیامبر ابتدا خاتمی از طلا ساخت و اصحاب نیز چنین کردند و جبرائیل نازل شد و پیامبر و مردان مسلمان را از استفاده طلا منع ساخت و پیامبر خاتمی از نقره برای خود برگزید و اصحاب نیز چنین کردند. ۷ در ماه ربیع الاول سال هفتم هجرت، نامه‌های پادشاهان نگاشته شد. ۸

### آغاز نامه‌ها

پیامبر نامه‌های خود را با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز کرد. او ابتدا مانند قریش «باسمک اللهم» می‌نوشت و پس از آن «باسم الله»، و سپس «بسم الله الرحیم»، و در آخر «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشت. ۹

### متن نامه‌ها

متن نامه‌های پیامبر در کتابهای تاریخی اسلامی آمده است و چند مجموعه از آنها نیز منتشر شده‌اند، از جمله:

جمهرة رسائل العرب، تألیف: احمد زکی صفوت

مجموعه الوثائق السیاسیه، تألیف: محمد حمید الله

مکاتیب الرسول، تألیف: علی احمدی میانجی

الوثائق السیاسیه الیمینیه، تألیف: اکوع حوالی. ۱۱

متن نامه‌ها اختلافهای فراوانی با یکدیگر دارند و به مرور زمان بر حجم پیامها افزوده شده و یارنگ و بوی خود را متناسب با مخاطب از دست داده و رنگ و بوی جدیدی گرفته‌اند. آنچه به نظر می‌رسد اینکه پیامبر، نامه‌های یکسانی را برای سران فرستاد:

«به هر مَلِکی عنوان نامه چنین نوشت: من محمد

رسول الله الی فلان، عظیم کذا؛ و به هر نامه‌ای اندر چنین

نوشت به مَلِکان: بسم الله الرحمن الرحیم، یا ایها الناس انی

رسول الله الیکم جمیعاً الذی له ملک السموات والارض لا اله

الا هو یحیی و یمیت، تا آخر آیت؛ و به آخر نامه نوشت:

۲- بلعمی (۲): ترجمه تاریخ طبری، تصحیح محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶ش، ج ۳، ص ۱، ص ۲۲۶.

۳- بخاری، محمد بن اسماعیل: صحیح، بیروت، بی تا، ج ۹؛ چاپ دوم، ج ۷، ص ۲۸۷ و ج ۴، ص ۱۱۸.

- مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح، تصحیح محمدفؤاد عبدالباری، مصر، ۱۳۷۵هـ، ج ۵، ص ۱۶۵۷.

- ترمذی، محمد بن عیسی: الجامع الصحیح، تصحیح ابراهیم عطوه عوض، مصر، بی تا، ج ۵، ص ۱۵، ص ۴۳.

۴- بخاری، همانجا، ج ۷، ص ۲۸۴؛ مسلم، همانجا، ج ۳، ص ۱۶۵۴؛ ترمذی، همانجا، ج ۴، ص ۲۲۶.

۵- گردیزی، عبدالحی: زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ش، چاپ دوم، ص ۱۱۲.

۶- بخاری، همانجا، ج ۷، ص ۲۸۷؛ مسلم، همانجا، ج ۳، ص ۱۶۵۸؛ ترمذی، همانجا، ج ۴، ص ۲۲۷.

۷- دیار بکری، حسین بن محمد: تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، بلاق، ۱۳۰۲هـ، ج ۲، ص ۲، ص ۳۲.

۸- مسعودی، علی بن حسین: التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۵ش، ص ۲۳۸.

۹- مسعودی، همانجا.

۱۰- به فهرست منابع پایان مقاله مراجعه فرمایید.

۱۱- بلعمی (۲): ج ۱، ص ۲۲۷.

۱۲- ابن سعد کاتب، محمد: طبقات الکبری، تصحیح زاهر، لیدن، ۱۳۲۱هـ، ج ۴، قسمت اول، ص ۱۲۹.

- بخاری، همانجا، ج ۴، ص ۱۱۹.

- ابوبکر بیهقی: دلائل النبوه، تصحیح عبدالمنطقی قلمی، بیروت، ۱۴۰۵هـ، ج ۸، ص ۲۸۷.

۱۳- ابوبکر بیهقی، همانجا، ج ۴، ص ۳۸۷.

- ابن کثیر، ابوالفدا: البدایة والنهایه، بیروت و ریاض، ۱۹۶۶م، ج ۳، ص ۲۶۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ رَسَا اللَّهُ  
 الصِّرَاطَ سَوِيًّا سَلَامَةً عَلَى سَائِرِ  
 الدُّرُوبِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا شَرِيكَ  
 لَهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَمَا كُنَّا  
 لِلَّهِ نَرَاهُ إِلَّا فِي سَمَاءِ آدَمَ  
 لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ  
 يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمِنْ تَرَاثِيمِهِ  
 كَثِيرًا وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ  
 مَخْرَجًا وَمِنْ تَرَاثِيمِهِ كَثِيرًا  
 وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا  
 وَمِنْ تَرَاثِيمِهِ كَثِيرًا



هفتم هجرت، شش ساعت از شب رفته، پدر را بکشت.  
 یزید بن حبیب گوید: پیامبر آن دو فرستاده را بخواست و خبر را  
 به آنها بگفت. گفتند: دانی چه می گویی؟ ما کوچکتر از این را بر تو  
 نمی بخشیم، این خبر را برای شاه بنویسیم؟ پیامبر گفت: آری،  
 برای او بنویسید و بگویید که دین من و قدرت من به وسعت مُلک  
 کسری می شود و اگر اسلام بیاوری، مُلک یمن را به تو دهم و ترا  
 پادشاه انبیا کنم. آنگاه پیامبر خدا کمر بندی را که طلا و نقره داشت  
 و یکی از پادشاهان به او هدیه کرده بود، به خر خسرو داد و  
 فرستادگان از پیش وی سوی باذان رفتند و ماوقع را با وی گفتند.  
 باذان گفت: این سخن از پادشاه نیست، به اعتقاد من، این مرد  
 پیامبر است و باید منتظر بمانیم. اگر آنچه گفته راست باشد، این  
 سخن پیامبر مُرسل است؛ و اگر راست نیاید، در کار وی بنگریم.  
 چیزی نگذشت که نامه شیرویه به باذان رسید که من خسرو را کُشتم  
 به سبب آنکه اشراف پارسیان را کشته بود و کسان رادر مرزها داشته  
 بود، چون نامه من به تو رسید، مردم ناحیه خود را به اطاعت من آرو  
 درباره مردی که به خسرو نامه نوشته، کاری ممکن، تا فرمان من به تو  
 برسد. چون نامه شیرویه به باذان رسید، گفت: این مرد پیامبر  
 است. و اسلام آورد و ابناوی پارسی مقیم یمن با وی مسلمان  
 شدند.<sup>۱۴</sup>

#### ۵. روایت ایرانی

و به اخبار عجم اندر چنین است که این خر خسرو را پرویز  
 فرستاده بود سوی پیغمبر علیه السلام، و گفته که محمد را بیار و اگر با  
 تو نیاید، سوی باذان شو و نامه او را ده تا بفرستدش.<sup>۱۵</sup>  
 کسری داورسول بیرون کرد و نزد پیغمبر فرستاد از مهران عجم.  
 و نامه کرد به باذان که مُلک یمن بود از دست کسری. و این رسولان  
 را، یکی نام باقور بود و یکی اجر. و در نامه باذان نوشت که باید که  
 چون نامه بر خوانی، کس فرستی به زمین یثرب سوی آن مرد که  
 آنجا دعوی پیغمبری همی کند، نام او محمد. و بگو تا او را با آهن  
 ببندند و نزد من آرند. و سوی پیغمبر نامه نوشت و رسولان بیرون  
 کرد و بگفت که نخست به مدینه روید و آن مرد را سوی من خوانید تا  
 من سخن وی بشنوم و اگر بیاید با او باز گردید و اگر نیاید از او بگذرید  
 و به یمن روید و نامه به باذان دهید تا کس فرستد و او را ببندد و نزد من  
 فرستد.

سهمی نزد او فرستاد که متن آن چنین بود: «به نام خداوند بخشنده  
 مهربان. از محمد پیامبر خدا به خسرو بزرگ پارسیان، درود بر آنکه  
 پیرو هدایت شود و به خدای و پیامبر وی ایمان آورد و شهادت دهد که  
 خدایی جز خدای یگانه نیست و من پیامبر خدای به سوی همه  
 کسانم تا همه زندگان را بیم دهم. اسلام بیاور تا سالم بمانی و اگر  
 دریغ کنی، گناه مجوسان به گردن تو است.» و خسرو نامه پیامبر را  
 درید و پیامبر گفت: مُلکش پاره شود.<sup>۱۶</sup>

#### ۴. روایت یزید بن حبیب

پس از دریدن نامه پیامبر، خسرو به باذان فرمانروای یمن نوشت  
 که دو مرد دلیر به نزد این مرد حجازی فرست که او را سوی من  
 آورند. و باذان، پیشکار خود بابویه را که خط فارسی می نوشت و  
 حساب می دانست با یکی از پارسیان به نام خر خسرو فرستاد و  
 نامه ای به پیامبر نوشت که با آنها سوی خسرو شود و به بابویه گفت:  
 به دیار این مرد شو و با او سخن بگو و خبر او را برای من بیاور.  
 فرستادگان باذان رفتند تا به طائف رسیدند و کسانی از قریشیان را  
 آنجا دیدند و از کار پیامبر پرسیدند که گفتند وی در مدینه است، و از  
 آمدن آنها خوشحال شدند و با همدیگر گفتند: بشارت که خسرو  
 شاه شاهان یا او در افتاد و کارش به سر رسید! و فرستادگان برفتند تا  
 پیش پیامبر رسیدند. بابویه گفت: شاهنشاه شاه شاهان خسرو به  
 شاه باذان نوشته و فرمان داده که کس بفرستد و ترا ببرد و مرا فرستاده  
 که با من بیایی. و اگر بیایی، نامه ای به شاه شاهان نویسد که ترا  
 سودمند افتد و دست از تو بردارد، و اگر نیایی، دانی که ترا با قومت  
 نابود کند و دیارت را به ویرانی دهد. هنگامی که آن دو تن به نزد  
 پیامبر آمدند، ریش خود را تراشیده بودند و سیبیل گذاشته بودند و  
 پیامبر دیدن آنها را خوش نداشت و سوی آنها نگرست و گفت:  
 کی گفته چنین کنید؟ گفتند: پروردگار ما چنین گفته است.  
 مقصودشان خسرو بود. پیامبر گفت: ولی پروردگار من گفته ریش  
 بگذارم و سیبیل بستم. آنگاه گفت: بروید و فردا پیش من آید. و از  
 آسمان برای پیامبر خدا خبر آمد که خدا، شیرویه پسر خسرو را بر او  
 مسلط کرد که در ماه فلان و شب فلان و در فلان وقت شب پدر را  
 بکشد.

واقعی گوید: شیرویه شب سه شنبه دهم جمادی الاول سال

۱۴- طبری، ابوجعفر محمد بن  
 جریر: تاریخ الرسل والملوک،  
 ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران،  
 ۱۳۶۸ش، چاپ چهارم، ج ۳،  
 ص ۱۱۴۲.  
 ۱۵- طبری، همانجا، ج ۳، ص  
 ۱۱۴۳.  
 ۱۶- بلعمی (۲)، همانجا، ج ۱،  
 ص ۲۲۸.

# کتابت در عهد رسالت ما را سنجید. کلمه بود و فصلنامه علمی و فرهنگی تاسیس در سال ۱۳۴۹ هـ. ش



و فرستاده او به همه مردم است تا هر که را زنده باشد بیم دهد و گفتار بر کافران واجب آید. پس اسلام آور تا سالم بمانی و اگر سر باز زدی، همانا گناه مجوس بر تو است. و خسرو و بدو نامه ای نگاشت و آن را میان دو پاره حریر نهاد و در میان آن دو مشکی گذاشت. پس چون فرستاده آن را به پیامبر داد، آن را گشود و مُشتی از مشک برداشت و بویید و به یاران خویش هم داد و گفت: ما را در این حریر نیازی نه و از پوشاک ما نیست و گفت: باید البته به دین من در آیی، یا خودم و یارانم بر سرت خواهیم آمد و امر خدا از آن شتابانده تر است. اما نامه ات. پس من از خودت به آن دانانترم و در آن چنین و چنان است. و آن را نگشود و نخواند و فرستاده نزد خسرو بازگشت و بدو گزارش داد. . . و هم گفته شد که چون نامه به خسرو رسید، و ارشی از جرم بود، آن را پاره پاره کرد. پس رسول خدا گفت: خدا پادشاهی شان را به منتهای پراکندگی پراکنده سازد.<sup>۱۹</sup>

## ۷. روایت خطیب بغدادی

پیامبر نامه ای به خسرو نوشت و بر دست عبدالله بن حذافه نزد او فرستاد. متن آن چنین بود:  
«به نام خداوند بخشنده مهربان  
از محمد، پیامبر خدا، به کسری بزرگ فارس. اگر اسلام آوری، سلامت یابی. هر کس شهادت دهد به شهادتین ما و رو کند به قبله ما و بخورد ذبیحه ما را، پس زینهار او بر خدا و رسول اوست.»

وقتی خسرو نامه را خواند گفت: دوست شما از اینکه روی استخوان (کراع) بنویسد عاجز بود [و اکنون به من نامه می نویسد]. پس قیچی خواست و آن را پاره کرد و سپس آتش خواست و آن را آتش زد. پس از آن پشیمان شد و گفت: باید برای او هدیه ای بفرستم. عبدالله با او درشتی کرد. پس خسرو دستور داد قطعاتی از دیبا و حریر حاضر کردند و آن را به پیامبر هدیه کرد. وقتی پیامبر از کار او مطلع شد، گفت: کسری نامه ام را درید، خداوند پادشاهی اش را در منتهای دریدگی بدراند.<sup>۲۰</sup>

## ۸. روایت ابن هشام

بازان در زمان نبوت پیامبر، پادشاه یمن بود. وقتی پیامبر دعوت

پس آن هردو رسول برفتند و سوی پیغمبر آمدند و ریشها سترده و سبیلها دراز رها کرده. پیغمبر چون ایشان را بدید، عجب آمد، گفت: چرا چنین کردید؟ گفتند: خدایگان ما، ما را چنین گفتند که ریش بسترید و سبیلت بر جای رها کنی. و ترجمان سلمان فارسی بود میان ایشان و پیغمبر. پس ایشان پیام کسری مر پیغمبر را بدادند. ایشان را اجابت نکرد و رد کرد و ایشان را به خانه سلمان فرود آورد و جزیت ایشان فراخ کرد از پست خرما؛ و هر روزی پیش پیغمبر می آمدند و شتاب می کردند. پیغمبر ایشان را وعده نیکو همی دادی و به مدارا همی داشتی تا شش ماه آنجا بماندند، و رسولان کسری بعد از شش ماه دلتنگ شدند. پس جبریل در نیم شبی آمد و پیغمبر را آگاه کرد که: شیرویه، کسری را بگشت. دیگر روز، رسولان با سلمان پیامدند و گفتند ما را بیش از این صبر نماندیا با ما بیا یا ما را دستوری ده تا برویم. سلمان، مر پیغمبر را ترجمه کرد. پیغمبر فرمود لختی صبر کنید ایشان را، برخاستند و دلتنگی کردند و گفتند: خداوند ما از ما چنین نپسندد. و این سخن سلمان با پیغمبر ترجمه کرد. پیغمبر گفت بگو. . . سلمان ایشان را گفت: پیغمبر می فرماید که خدای تعالی خداوند شما را بگشت و شیرویه پسرش را بر تو مسلط کرد تا او را بگشت، دوش به شب. ایشان بازگشتند و گفتند: ما را روی نیست با این مردمان بودن. و او را استوار نداشتند و سوی کسری نیارستند رفتن. نزد باذان رفتند به یمن و نامه کسری بدادند و نامه شیرویه به وی آمده بود که پرویز بمرد و من به ملک بشستم. هر چند سپاه که با تست در یمن، بیعت من از ایشان بستان. و آن مرد که در یثرب دعوی پیغمبری می کند و کسری در حق او نامه به تو کرده بود که او را سوی [من] فرست، مُجربان تا امر من به تو آید.<sup>۱۷</sup>

## ۶. روایت یعقوبی

پیامبر، عبدالله بن حذافه سهمی را نزد خسرو فرستاد و به او نوشت:  
«به نام خداوند بخشنده مهربان  
از محمد، فرستاده خدا، به خسرو بزرگ ایران. سلام بر کسی که راهنمایی را پیروی کند و به خدا و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز خدای یگانه و بی انباز نیست و اینکه محمد بنده

۱۷- بلعمی (۱): ترجمه تاریخ طبری، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۳۸ ش، ص ۲۳۶.  
۱۹- یعقوبی، احمد بن واضح: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۴۱ ش، ج ۱، ص ۴۴۲.  
۲۰- خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، بیروت، ۱۳۴۹ هـ، ج ۱، ص ۱۲۲.



خود را آشکار کرد، خبر دعوت او به کسری رسید. او خشمگین نامه‌ای به باذان نوشت که: به ما خبر رسیده که در مکه مردی پیدا شده که اطاعت ما نمی‌کند و مردم را به دین خود می‌خواند و می‌گوید من پیامبر خدایم. اکنون با لشکری به جنگ وی برو و اگر به اطاعت من درآمد و توبه کرد، از او بگذر، وگرنه سر او را ببر و نزد من فرست. باذان مردی عاقل بود، نامه کسری را در جوف نامه‌ای از خود به سوی پیامبر فرستاد. پیامبر در پاسخ او نوشت: خداوند با من وعده کرده است که در فلان روز پسر کسری پدر خود را بکشد. باذان نامه پیامبر را خواند و نزد خود نگاه داشت. وقتی خبر قتل کسری به دست پسرش شیرویه به او رسید، به حقیقت کلام پیامبر پی برد و مسلمان شد.<sup>۲۱</sup>

#### ۹. روایت حمزه اصفهانی

چون از پادشاهی خسرو پرویز ۱۹ سال گذشت، عامل وی در یمن موسوم به باذان به او نوشت: در کوه‌های تهمه صاحب دعوتی پیدا شده که در نهان مردم را به سوی خود می‌خواند و پیروانش اندکند و عربها جز آنکه که آیین او را پذیرفته‌اند، او را بیمناک کرده و به جنگش برخاسته‌اند.<sup>۲۲</sup>

□ □ □

اینها روایاتی بود که از ارتباط پیامبر و خسرو و خبر می‌داد. بعداً به بررسی جزئیات این روایات خواهیم پرداخت.

#### متن نامه

متن نامه پیامبر به خسرو پرویز، همان‌گونه که بلعمی نقل کرد<sup>۲۳</sup>، محدود بود به: خطاب، تحمیدیه، خبر رسالت، درخواست، خاتمه. اما به مرور، به مطالب نامه افزوده و مطالب دیگری جایگزین آن شد و نامه از حالت اولیه و منطقی خود خارج شد. مطالبی در آن افزوده شد که مناسب مخاطب نبود و تهدیداتی که قابل اجرا نبود. در مجموع، نگارنده ۳۵ عبارت را در روایتهای گوناگون این نامه دیده است که در ذیل ارائه می‌دارد:

- ۱ من محمد رسول الله الی (پرویزین هرمز) عظیم فارس
- ۲ بسم الله الرحمن الرحیم
- ۳ والسلام علی من اتبع الهدی
- ۴ وآمن بالله ورسوله
- ۵ وشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمداً عبده ورسوله
- ۶ انی احمد البیک لا اله الا هو
- ۷ الحی القیوم
- ۸ الذی له ملک السموات والارض
- ۹ یحیی ویمیت
- ۱۰ الذی ارسلنی بالحق بشیراً ونذیراً الی القوم غلبهم الشقاو سلب عقولهم
- ۱۱ یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً
- ۱۲ ولن یدع ما ارسلت به الا من قد سلب معقوله والبلاء غالب علیه
- ۱۳ فانی رسول الله الی الناس کافه لینذر من کان حیا
- ۱۴ ویحیی القول علی الکافرین
- ۱۵ ادعواک برعاية الله عزوجل
- ۱۶ الذی آوانی وکنت یتیماً
- ۱۷ واغثنی وکنت عائلاً

#### ۱۸ وهدانی وکنت ضالاً

- ۱۹ تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ان لا تعبد الا الله ولا تشربک به شیئاً ولا یتخذ بعضاً بعضاً ارباباً من دون الله
- ۲۰ فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون
- ۲۱ ومن یتهدی الله فلا مضل له
- ۲۲ ومن یضله فلا هادی له
- ۲۳ ان الله بصیر بالعباد
- ۲۴ من شهد شهادتنا
- ۲۵ واستقبل قبلتنا
- ۲۶ واکل ذبیحتنا
- ۲۷ فله ذمه الله و ذمه رسوله
- ۲۸ اسلم تسلّم
- ۲۹ من عذاب الله یوم القیامه ولك الجنه
- ۳۰ فان ابیت فعلیک اثم الممجوس
- ۳۱ فان ابیت فاثم الاریسین علیک
- ۳۲ والا فاذن بحرب من الله ورسوله
- ۳۳ ولم یعجزها
- ۳۴ وان لم تسلّم فانی ادیت الرساله
- ۳۵ والسلام.

و اگر در متون دیگر جست و جو شود، چه بسا که بیش از اینها بیابیم. کوتاهترین نامه‌ها، چهار عبارت دارند و بزرگترین آنها، حدود ده عبارت.

اگر مجدداً به نامه‌ای که طبری آورده مراجعه کنیم، می‌بینیم که روایت او ترکیبی است از عبارات [۲]، [۱]، [۳]، [۴]، [۵]، [۱۳]، [۲۸]، [۳۰]، و روایت خطیب بغدادی ترکیبی است از عبارات [۱]، [۲۸]، [۲۴]، [۲۵]، [۲۶]، [۲۷]. می‌دانیم که پیامبر سیاستمدار مبرّزی بود و مسلماً تصمیمات خود را با فرمان خدای انجام می‌داد و این امر در نامه‌نگاری او هم باید به چشم بخورد. یعنی نامه او باید اولاً نظم منطقی داشته باشد، ثانیاً متناسب با شخصیت و اعتقادات مخاطب باشد، ثالثاً باید متناسب توان و ظرفیت او باشد. دیگر بار، باز می‌گردیم به نامه خطیب بغدادی:

«من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس ان اسلم تسلّم من شهد شهادتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا، فله ذمه الله و ذمه رسوله.»

در این نامه، از کسری خواسته شده که اسلام بیاورد تا سلامت ماند، اما اسلام به او معرفی نشده است. و چگونه کسی اسلام بیاورد در حالی که نمی‌داند چیست؟ در گزارش عوفی از این داستان، می‌خوانیم که کسری در نامه به باذان، مدعی شده که پیامبر از او جزیه خواسته است. آیا ممکن است پیامبری که هنوز خود را به درستی در جزیره العرب تثبیت نکرده، تقاضای جزیه از امپراتور ایران کند؟ آیا پیامبر در سال هفتم هجرت در وضعیتی بود که خسرو را تهدید کند که «فاسلم تسلّم و إلا فاذن بحرب من الله و رسوله»؟ معلوم نیست که آیا این پیام صلح است یا جنگ؟ آیا واقعاً پیامبر از جنگ با همسایگان خود نفعی می‌برد؟ و آیا هدف او چنین چیزی بوده؟ و اگر بوده آیا توان آن را داشته است؟

به نظر نگارنده، متن نامه را باید با شرایط روز عربستان و ایران و نیز مسایل ادبی و نامه‌نگاری بررسی کرد و به متن واقعی نامه هرچه

۲۱- ابن هشام، عبدالملک: سیره النبویه، ترجمه اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، تهران، ۱۳۶۱ش، چاپ دوم، ج ۲، ص ۹۱ و ۹۲.  
 ۲۲- حمزه اصفهانی: سنی ملوک الارض والانبیاء، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۷ش، چاپ دوم، ص ۱۴۰.  
 ۲۳- به ابتدای این مقاله رجوع شود و به بلعمی (۲) ج ۱، ص ۲۲۷.  
 ۲۴- نام او به صورتهای مختلف آمده: آزادبه، دادویه، زاده، ...  
 ۲۵- حمزه اصفهانی، همانجا، ص ۱۱۴.  
 ۲۶- بلاذری، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، ۱۳۶۷ش، ص ۱۱۴.  
 ۲۷- حمزه اصفهانی، همانجا، ص ۱۱۴.  
 ۲۸- حمزه اصفهانی، همانجا، ص ۱۴۱. حمزه، نام او را سخت آورده.  
 ۲۹- مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۵ش، چاپ سوم، ج ۱، ص ۴۲۹.  
 ۳۰- ابوبکر بیهقی، همانجا، ج ۲، ص ۴۲۶.  
 ۳۱- یعقوبی، همانجا، ج ۱، ص ۲۶۷.  
 ۳۲- یعقوبی، همانجا، ج ۱، ص ۴۰۶. جنگ بدر در ۱۷ رمضان سال دوم هجرت بود (یعقوبی) ج ۱، ص ۴۰۴. ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۲). پس جنگ ذی قار باید در اوایل سال سوم هجرت برابر با ژوئن یا ژوئیه سال ۶۲۴ میلادی بوده باشد.

وارد گفتگو شد و حکومت مستقل خود را در مدینه به رسمیت شناساند. از این رو، زمان برای گسترش نفوذ در سرزمینهای بیرون حجاز کاملاً مساعد بود. و فرستادگان پیامبر در چنین زمانی روانه شدند.

ابن هشام بازگشت پیامبر را به مدینه در ماه ذی حجه سال ششم هجرت و رفتن او به سوی خیبر را در آخر ماه محرم سال هفتم دانسته است. ۳۴ طبری نیز همین زمان را به نقل از ابن اسحق آورده است. ۳۵ واقعی ماه صفر سال هفتم را برای رفتن به خیبر صحیح دانسته، هر چند اشاره‌ای نیز به قول بعضی درباره ماه ربیع الاول دارد. ۳۶ طبری داستان سفیران پیامبر را در وقایع سال ششم هجرت آورده، بنابراین، وی زمان فرستادن سفیران را در نیمه دوم ذی حجه سال ششم هجرت می‌داند. مسعودی تصریح می‌کند که این امر در ربیع الاول سال هفتم بوده است. ۳۷ هر چه باشد، این امر بین نیمه دوم ذی حجه سال ششم و ربیع الاول سال هفتم انجام گرفته است. و نیز مسلماً باید در زمان حیات خسرو پرویز انجام گرفته باشد که مخاطب نامه بود و به گفته تاریخ نگاران اسلامی، قتل او در دهم جمادی الاول سال هفتم بود. ۳۸ کولسنیکف، تاریخ قتل خسرو پرویز را ۲۹ فوریه سال ۶۲۸ میلادی آورده ۳۹ که برابر با ۱۷ شوال سال ششم هجری می‌باشد. تقی زاده نیز ۲۵ فوریه برابر با ۱۳ شوال را ذکر کرده ۴۰ که حداقل دو ماه قبل از تاریخ ادعایی فرستادن نامه به سوی خسرو پرویز است. در این باره باز هم خواهیم گفت.

### ۳. کاتب نامه

می‌دانیم که عبدالله بن ارقم نویسنده نامه‌های پیامبر برای پادشاهان بود ۴۱ و زید بن ثابت نیز همین مأموریت را داشت. ۴۲ زید، زبان فارسی و رومی و حبشی و قبطی را می‌دانسته ۴۳ و به دستور پیامبر، زبان سریانی را نیز فراگرفت، زیرا پیامبر به ترجمه یهودیان اطمینان نداشت. ۴۴ گفته شده که زید فارسی را از نماینده کسری فراگرفته بود! ۴۵ این روایت، نمی‌تواند درست باشد، زیرا در همین زمان سلمان فارسی در مدینه بود و زید می‌توانست از او فارسی یاد بگیرد. از نماینده کسری نیز چیزی نشنیده‌ایم، الا نمایندگان که پس از نوشتن نامه به مدینه آمدند.

### ۴. زبان نامه

متن نامه در کتابهای تاریخی همیشه به زبان عربی آمده است، و البته به علت عربی بودن زبان آن کتابها، عربی بودن نقل متن نامه باعث شگفتی نیست. گفتیم که زید بن ثابت که نامه‌های پیامبر را به پادشاهان می‌نوشت، فارسی می‌دانست و عبدالله بن حذافه نیز که به سفارت فرستاده شد، فارسی می‌دانست. ۴۶ روایاتی که می‌گویند خسرو پس از خواندن نامه آن را پاره کرد، ۴۷ نشانه‌ای بر فارسی بودن نامه‌اند.

### ۵. جنس نامه

درباره اینکه اعراب در زمان پیامبر، نامه‌ها را روی چه چیزی می‌نوشتند، می‌توان به بحث عالی مرحوم محمود رامیار در کتاب تاریخ قرآن مراجعه کرد. ۴۸ اما در مورد نامه‌های پیامبر می‌توان گفت که چند نامه پوستی قدیمی یافته شده که به عنوان اصل نامه‌ها شناسانده شده ۴۹، ولی از خلال گزارشهای تاریخی یافته می‌شود که نامه به اندازه يك ارش از چرم بود ۵۰ و قابل پاره کردن و سوزاندن بوده است. ۵۱

بیشتر نزدیک شد. صورت کلی نامه‌ها که بلعمی آورده است، بسیار متن و متناسب است. در متن بعضی عبارات در نامه‌ها، از نامه‌های دیگر پیامبر استفاده شده است.

اکنون که نگاهی به متن نامه انداختیم، نگاهی هم به مسایل تاریخی دور و بر نامه می‌اندازیم.

### مباحث تاریخی

#### ۱. روابط ایران و اعراب در عصر اسلامی

زمانی که پیامبر اسلام مبعوث شد، در شمال و شرق و غرب شبه جزیره عربستان، دست‌نشاندهگان شاه ایران حکومت داشتند و هر کدام از حکام دست‌نشانده، ناظری ایرانی در دربار خود داشتند. این مناطق، عبارت بودند از:

الف: حیره که پس از قتل نعمان بن منذر، به دست ایاس بن قبیصه طائی و با شرکت يك ایرانی به نام نخیرجان اداره می‌شد و پس از او دادبه ۲۴ به حکومت رسید. ۲۵

ب: بحرین که به دست منذر بن ساوی اداره می‌شد و سی بخت، مرزبان هجر او را در حکومت یاری می‌کرد. ۲۶

ج: عمان و حضرموت که به دست دادفرزین جشنسنان (پسر گشنسب) اداره می‌شد. ۲۷ شاید زمانی سی بخت با او در حکومت شریک بود ۲۸، یا از عمان به هجر فراخوانده شده بود.

د: یمن که پس از ورود و هرز دیلمی، به دست ایرانیان اداره می‌شد و در زمان پیامبر ابتدا خورخسرو (خرخسرو)، و سپس باذان پسر ساسان حاکم آنجا شد. ۲۹

بعضی قبایل عرب نیز با ایران عهدنامه داشتند. پیامبر قبل از هجرت به مدینه، سفری به قبایل عرب کرد تا آنها را به خود بخواند و خود را تحت حمایت آنان قرار دهد. وقتی که نزد بنی شیبان بن ثعلبه از قبیله ربیع رفت، مثنی بن حارثه به او گفت: «ما با خسرو پیمان داریم که هیچ‌گونه کار تازه و حادثه‌انگیزی انجام ندهیم و حادثه‌جویی را پناه ندهیم. و این کاری هم که ما را به آن دعوت می‌کنی، از کارهایی است که خوشاینده پادشاهان نیست.» ۳۰ اما این پیمان خیلی زود شکست.

پس از قتل نعمان بن منذر، خسرو سپاهی را به دنبال زن و فرزند و مال و سلاح او فرستاد و هانی بن مسعود از سپردن آنها ابا کرد. خسرو باربیه جنگید و در محل ذی قار شکست خورد. ۳۱ و پیمان قبیله ربیع و خسرو شکست. و این امر، ۴ یا ۵ ماه پس از جنگ بدر بود. ۳۲ گفته شد که قوای قبیله ربیع در جنگ با خسرو فریاد «محمد محمد» سر می‌دادند و پیامبر پس از شنیدن خبر شکست پارسیان، گفت: الیوم اول یوم انتصفت فیه العرب من العجم و بنصروا (امروز اول روزی است که عرب داد خود از عجم ستاند و به من یاری کردند). ۳۳

#### ۲. زمان نگارش نامه

به روایت تاریخ نگاران اسلامی، پیامبر پس از بازگشت از حدیبیه و قبل از رفتن به جنگ خیبر، فرستادگان خود را روانه کرد، اما زمان دقیق آن را مشخص نداشته‌اند. صلح حدیبیه زمانی صورت گرفت که پیامبر حکومت خود را در مدینه تثبیت کرده، عازم مکه برای گزاردن حج شده بود و قریشیان او را از حرکت بازداشته بودند. پیامبر در اوج اقتدار، صلح حدیبیه را به قریشیان تحمیل کرد و با نزول سوره فتح، پیروان او قوت قلب یافتند و به پیروزیهای آینده خود امیدوار شدند. برای اولین بار، پیامبر با قریشیان به عنوان همتا

- ۳۳- یعقوبی، همانجا، ج ۱، ص ۲۶۷ و ۴۰۵. شکست ذی قار ارزش نظامی جدی نداشت، اما اهت شاهنشاه ایران را نزد اعراب شکست.
- ۳۴- ابن هشام، همانجا، ج ۲، ص ۸۲۰.
- ۳۵- طبری، همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۴.
- ۳۶- واقعی، محمد بن عمر: مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۲ ش، ۳ ج، ج ۲، ص ۴۸۲.
- ۳۷- مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۲۳۸.
- ۳۸- طبری، همانجا.
- ۳۹- کولسنیکف، آ. ای: ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران، ۱۳۵۵ ش، ص ۲۱۱.
- ۴۰- تقی زاده، سید حسن: از پرویز تا چنگیز، تهران، ۱۳۴۹ ش، حاشیه ص ۱۴.
- ۴۱- ابن عبدربه، احمد بن محمد: عقدا الفرید، تصحیح محمد سعید البریان، بیروت، بی تا، ج ۴، ص ۲۱۶.
- ۴۲- همانجا.
- ۴۳- جهشیاری، محمد بن عبدوس: الوزراء والکتاب، ترجمه ابراهیم طباطبایی، تهران، ۱۳۴۸ ش، ص ۳۹.
- ابن عبدربه، همانجا.
- ۴۴- دبار بکری، همانجا، ج ۱، ص ۵۲۳.
- ۴۵- ابن عبدربه، همانجا.
- ۴۶- ابن سعد، همانجا، ج ۱، قسمت دوم، ص ۱۵.
- توبری، شهاب الدین احمد: نهاية الارب فی فنون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ج ۳، ص ۱۳۹.
- ۴۷- خطیب بغدادی، همانجا.
- ۴۸- بلعمی (۲) همانجا ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۴۹- رامیار، محمود: تاریخ قرآن، تهران، ۱۳۶۲ ش، چاپ دوم، صص ۲۷۵-۲۸۰.
- ۴۹- حیدالله، محمد: مجموعه الوثائق السیاسیه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۵ ش، ص ۵۰.
- ۵۰- یعقوبی، همانجا.
- ۵۱- خطیب بغدادی، همانجا.



## ۶. بحرین یا مداین

ابن سعد و احمد بن حنبل و بخاری از ابن عباس روایت کرده‌اند که عبدالله بن حذافه نامه را به بحرین رساند و حاکم بحرین آن را به کسری رساند.<sup>۵۲</sup> این روایت، مخالف روایات معروف است که حضور عبدالله بن حذافه را در دربار خسرو مسجّل می‌دارد.<sup>۵۳</sup> گفتیم که منذر بن ساوی، حاکم بحرین از جانب خسرو وریز بود، و سی بُخت مرزبان کسری در هَجَر.<sup>۵۴</sup> فرستادن نامه به خسرو از طریق بحرین، کاملاً معقول به نظر می‌رسد، اما فرستادن سفیر جدید برای رساندن پیام به کسری معقول نیست. همزمان علاء بن حضرمی نامه‌ای برای منذر بن ساوی برده بود و نامه‌ای نیز به سی بُخت نوشته شده بود.<sup>۵۵</sup> فرستادن پیام از طریق حیره، نزدیکتر و آسانتر بود، اما چنین چیزی روایت نشده است. ابن سعد، همچنین برخلاف تاریخ نگاران اسلامی، فرستادن دحیه بن خلیفه کلبی را به دربار قیصر روم پذیرفته و معتقد است که دحیه نامه پیامبر را در بصری تحویل حاکم آنجا داد تا به روم فرستاده شود.<sup>۵۶</sup> قدمت روایات ابن سعد، تردیدی کُلی در رفتن سفیر پیامبر به مداین پدید می‌آورد.

## ۷. سفیر

از عبدالله بن حذافه سهمی، و برادرش خنیسا، و برادر دیگرش خارجه، و شجاع بن وهب، و حتی عمر بن خطاب به عنوان سفیر پیامبر به سوی خسرو نام برده شده است.<sup>۵۷</sup> هر چند روایت سفارت شجاع بن وهب را قبلاً آوردیم، اما ظاهراً اشتباهی رخ داده، زیرا وی سفیر پیامبر به سوی حارث بن ابی شمر غسانی بود.<sup>۵۸</sup> سفیر پیامبر به سوی خسرو وریز، عبدالله بن حذافه از مسلمانان اولین بود. علت انتخاب او این بود که اولاً فارسی می‌دانست<sup>۵۹</sup> و ثانیاً خصوصیتی با شاه ایران داشت.<sup>۶۰</sup> در گزارش نویری، راوی داستان سفارت، خود عبدالله بن حذافه است.<sup>۶۱</sup> در سریه علقه بن مُجَزَّر مدلبجی، فرماندهی گروهی از سپاهیان را به عهده داشت و شوخ طبع بود.<sup>۶۲</sup> در سال ۱۹ هجری، در قیساریه به اسارت رومیان درآمد. امپراتور به او گفت: مسیحی شو وگرنه ترا در دیگ مسی می‌اندازم. گفت: نمی‌شوم. قیصر دستور داد تا دیگ مسی را حاضر کردند و آن را پر از روغن کرد و جوشاندند و یکی از اسیران مسلمان را خواست و گفت مسیحی شود. او نپذیرفت. او را در دیگ انداختند و مانند تاجایی که استخوانهایش از گوشت جدا شد. قیصر به عبدالله گفت: مسیحی شو وگرنه تو را در دیگ می‌اندازم. گفت: نمی‌شوم. قیصر امر کرد او را در دیگ بیندازند. وقتی او را می‌بردند، گریه کرد. گفتند او گریه می‌کند. قیصر او را خواست. عبدالله گفت: گریه من برای کاری که با من می‌کنی نیست، بلکه از این می‌گیرم که بیش از یک جان ندارم تا در راه خدا دهم و دوست داشتم که به عدد موهای تنم جان داشتم؛ هر کاری می‌خواهی بکن. قیصر تعجب کرد و تصمیم گرفت او را آزاد کند. به او گفت: سرم را بپوس تا تو را آزاد کنم. گفت: نمی‌کنم. گفت: مسیحی شو تا دخترم را به عقد تو درآورم و پادشاهی ام را با تو تقسیم کنم. گفت: نمی‌کنم. گفت: سرم را بپوس تا تو و هشتاد نفر از اسیران مسلمان را آزاد کنم. گفت: این کار را می‌کنم. پس سر او را بوسید و خود و هشتاد مسلمان آزاد شدند. وقتی نزد عمر بن خطاب آمدند، خلیفه برای او برخاست و سرش را بوسید. اصحاب پیامبر خدا با او شوخی می‌کردند و می‌گفتند: سر کافری را بوسیدی. او می‌گفت: خداوند با این بوسه، هشتاد نفر از مسلمانان را آزاد

کرد.<sup>۶۳</sup> ابن سعد علت آزادی او را نامه عمر بن خطاب به کُنتستانین ذکر می‌کند.<sup>۶۴</sup> عبدالله بن حذافه در زمان خلافت عثمان بن عفان در مصر درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.<sup>۶۵</sup>

## ۸. در بارگاه خسرو

خسرو بارگاه خود را تزئین کرد و بزرگان فارس را بار عام داد و نماینده پیامبر را پذیرفت. سفیر وارد شد. خسرو دستور داد نامه را از او بگیرند. گفت: نامه را آن گونه که مأمور هستم به تومی دهم. کسری او را نزدیک خود خواند و وقتی سفیر جلوی او رسید، نامه را از او گرفت و به کاتب حیری خود داد تا بخواند. کاتب خواند: «از محمد، پیامبر خدا، به کسری بزرگ فارس». خسرو از تقدّم نام پیامبر بر خود، عصبانی شد. علت عصبانیت خسرو چند چیز بود: الف: اینکه پیامبر نام خود را قبل از نام او نوشته بود.<sup>۶۶</sup> ب: او بنده من است و به من نامه می‌نویسد.<sup>۶۷</sup> ج: او را به دین خود خوانده بود.<sup>۶۸</sup> د: از او چیزی خواسته بود.<sup>۶۹</sup>

اما ظاهراً علت کینه خسرو وریز از پیامبر، به چند سال قبل بازمی‌گشت که قوای او در ذی قار از قوای عرب قبیله ربیعہ شکست خورد و اعراب فریاد «محمد محمد» سر داده بودند و خبر آن به خسرو رسیده بود.<sup>۷۰</sup> خسرو نامه را خوانده یا نخوانده، آن را پاره کرد و بر روی رسول [= فرستاده] زد<sup>۷۱</sup> و گفت: به من نامه می‌نویسد در حالی که او بنده من است. سپس گفت: مرا سرزمین بزرگی است که از غلبه بر آن نمی‌ترسم و فرعون بنی اسرائیل را مالک بود و شما بهتر از آنها نیستید و چه کسی مرا مانع می‌شود که شما را مالک شوم و من از او [= فرعون] بهترم.<sup>۷۲</sup> خسرو سفیر را اخراج کرد.<sup>۷۳</sup> سفیر نامه را برداشت و به سوی پیامبر آمد.<sup>۷۴</sup> و می‌گویند خسرو پس از پاره کردن نامه با قیچی، آن را با آتش سوزاند.<sup>۷۵</sup>

## ۹. در مدینه

وقتی سفیر نزد پیامبر بازگشت و داستان خود را گفت، پیامبر فرمود: دریده شوند چه دریده شدنی.<sup>۷۶</sup> لفظ پیامبر به روایتهای گوناگونی نقل شده که همه آنها متأثر از آیه ۱۹ سوره سبأ و مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مَرَقٍ است، به صورت های زیر:

- مِرَقُوا كُلَّ مَرَقٍ (بخاری)
- مَرَقَ مَلِكَةً (طبری، بلعمی، ابن اثیر)
- مَرَقَ كَسْرِي مَلِكَةً (ابوبکر بیهقی)
- اللهم مَرَقَ مَلِكَةً (ابن عبدالبر)
- مَرَقَ كِتَابِي مَرَقَةَ اللَّهِ (عوفی)
- مَرَقَ كِتَابِي مَرَقَ اللَّهِ عَلَيْهِ مَلِكَةً (مقدسی)
- مَرَقَ اللَّهُ مَلِكَةً كَمَا مَرَقَ كِتَابِي (ابن بلخی)
- مَرَقَ كَسْرِي كِتَابِي لِمَرَقَ اللَّهِ مَلِكَةً كُلَّ مَرَقٍ (خطیب بغدادی)
- ایشان دین خویش دریدند (مجمّل التواریخ و القصص)

## ۱۰. هدیه کسری

گفته شده که کسری از کار خود پشیمان شد<sup>۷۷</sup> و هدیه‌ای برای آن حضرت فرستاد.<sup>۷۸</sup> هدیه کسری چند قطعه حریر و دیبا بود<sup>۷۹</sup> که همراه نامه‌ای و مُشتی مشک نزد پیامبر فرستاد<sup>۸۰</sup>، اما پیامبر هدیه را پس فرستاد و نامه را نخواند و نامه‌ای دیگر به او نوشت به این مضمون: «یا از فرمان من پیروی کن، یا من خود و همراهانم بسوی

- ۵۲- روایت اول مورد بحث در ابتدای همین مقاله.
- ۵۳- در روایت دوم حضور شجاع بن وهب.
- ۵۴- بلاذری، همانجا، ص ۱۱۴.
- ۵۵- بلاذری، همانجا، ص ۱۱۴.
- حمیدالله، همانجا، ص ۱۱۸ که متن نامه را هم آورده است.
- ۵۶- ابن سعد، همانجا، ج ۲، قسمت اول، ص ۱۶.
- ۵۷- صفوت، احمدزکی: جُمهوره رسائل العرب، قاهره، ۱۳۵۶هـ، ج ۴؛ ج ۱، ص ۳۵.
- ۵۸- بلعمی (۲) همانجا، ج ۱، ص ۲۲۶.
- ۵۹- به استاد زیرنویس ۴۶ مراجعه شود.
- ۶۰- طباطبایی، ابوالفضل: «نامه‌های مبارک پیامبر...»، مجله گوهر، سال دوم، شماره ۱۰، ص ۸۷۶.
- ۶۱- نویری، همانجا، ج ۳، ص ۱۲۴.
- ۶۲- واقدی، همانجا، ج ۳، ص ۲۴۹.
- ۶۳- ابن اثیر، عزالدین: اسدالغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، ۱۳۷۷هـ، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۱۴۳.
- ۶۴- ابن سعد، همانجا، ج ۴، ص ۱۳۹.
- ۶۵- ابن حجر عسقلانی: الاصابه فی تمييز الصحابه، کلکتہ، ۱۸۵۳م، ج ۱، چاپ دوم، ج ۴، ص ۵۵.
- ابن عبدالبر، یوسف: الاستيعاب فی معرفة الاصحاب، تصحيح علی محمد الجاوی، قاهره، ۱۹۹۰م، قسم ۳، ص ۸۹۱.
- ۶۶- ابن البلخی: فارسنامه، تصحيح لسترنج و نیکلسون، تهران، ۱۳۶۳ش، چاپ دوم، ص ۱۰۶.
- ۶۷- بلعمی (۲) همانجا، ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۶۸- مقدسی، مطهر بن طاهر: البدء والتاریخ، تصحيح کلان هوار، پاریس، ۱۹۰۳م، ج ۶؛ ج ۳، ص ۱۷۰.
- ۶۹- عوفی، سدیدالدین محمد: جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تصحيح محمد معین، تهران، ۱۳۵۵ش، ج ۲، ص ۲۲۷.

دادند. پیامبر مدتی آنها را معطل کرد<sup>۹۵</sup> و سپس آنان را فراخواند و خبر از غیب به آنها داد و گفت: «دیشب خدای من خدایگان شما را کشت و پسرش را بر او مسلط گرداند.»<sup>۹۶</sup> سفیران، آن تاریخ را یادداشت کردند که مصادف با سه شنبه دهم جمادی‌الاولی سال هفتم هجرت بود.<sup>۹۷</sup>

## ۱۶. نقش سلمان فارسی

گفته شده که سفیران در مدینه در منزل سلمان فارسی اقامت داشتند و شش ماه در آنجا ماندند<sup>۹۸</sup> و سلمان مترجم پیامبر و سفیران بود. می‌دانیم که بابویه خط فارسی می‌نوشت<sup>۹۹</sup> و خورخسرو راوی شعر عرب بود.<sup>۱۰۰</sup> از این رو، ترجمانی سلمان چندان موجه نمی‌نماید. کسانی که آمده بودند، در یمن حکومت داشتند و مطمئناً با زبان عربی آشنا بودند. معلوم نیست چرا راوی ایرانی تاریخ طبری (بلعمی)، سلمان را وارد این داستان کرده است. شاید برای بزرگ شمردن نقش ایرانیان در نهضت اسلامی، آن هم در زمانی که سامانیان در آن راه قدم برمی‌داشتند.

## ۱۷. ریش و سیبیل ایرانیان

هنگامی که سفیران بر پیامبر وارد شدند، ریش خود را تراشیده و سیبیل خود را بلند کرده بودند. پیامبر پرسید: چه کسی گفته چنین کنید؟ گفتند: پروردگار ما چنین گفته (و مقصودشان خسرو بود). پیامبر گفت: اما پروردگار من گفته که ریش بگذارم و سیبیل کم کنم.<sup>۱۰۱</sup> داستان ریش و سیبیل که بعداً منشأ فتوای فقها درباره حکم تراشیدن ریش و سیبیل شده، از این زمان در متون تاریخی و فقهی آمده است. ایرانیان گفتند که دستور این کار را پروردگار آنان داده بود. مطمئناً مقصود آنها از پروردگارشان، خسرو پرویز نبوده، زیرا خود خسرو ریش می‌گذاشت و سکه‌های او بهترین دلیل این مدعاست!<sup>۱۰۲</sup>

## ۱۸. کمر بند هدیه مقوقس

سفیران آماده بازگشت به یمن شدند، پیامبر کمر بندی از طلا و نقره به خورخسرو هدیه کرد<sup>۱۰۳</sup> که مقوقس - حاکم مصر - به او اهدا کرده بود.<sup>۱۰۴</sup> شاید علت اهدای کمر بند به خورخسرو، علاقه او به ادب عرب و خلق و خوی آنها بود. هر چه باشد، کمر بند مایه تفاخر خورخسرو بود و یمنیان به او ذوالمعجزه می‌گفتند.<sup>۱۰۵</sup>

## ۱۹. پیام پیامبر به باذان

پیامبر هنگام عزیمت سفیران، به باذان پیام فرستاد که «دین من و قدرت من به وسعت مُلک کسری می‌شود و اگر اسلام بیاوری، مُلک یمن را به تومی دهم و ترا پادشاه انبیا کنم.» وقتی سفیران پیام پیامبر را به باذان رساندند، او گفت: صبر می‌کنم تا چه شود. اگر حرف او درست بود، به او ایمان می‌آوریم، وگرنه، آنچه کسری گفته انجام دهیم.<sup>۱۰۶</sup>

## ۲۰. نامه شیرویه به باذان

سه روز<sup>۱۰۷</sup> یا چند روز بعد از بازگشت سفیران باذان به یمن و دادن خبر پیشگویی پیامبر، نامه‌ای از سوی شیرویه پسر خسرو پرویز آمد که «من خسرو را گشتم به سبب آنکه اشراف پارسیان را کشته بود و کسان را در مرزها بداشته بود. چون نامه من به تو رسد، مردم ناحیه خود را به اطاعت من آور و درباره مردی که خسرو نامه نوشته،

تو آیم و امر خداوند زودتر از این اجرا می‌شود. اما نامه‌ات، من بهتر از تو بر آن آگاهم و مفاد آن چنین است...»<sup>۱۰۸</sup> و شاید پس از فرستادن این نامه بود که کسری آن را پاره کرد. از علی بن ابی طالب روایت شده که خسرو هدیه‌ای برای پیامبر فرستاد و او نیز پذیرفت.<sup>۱۰۹</sup> و در میان استرآن پیامبر نیز استری هدیه کسری بود.<sup>۱۱۰</sup>

## ۱۱. سر نوشت نامه

بر سر نامه چه آمد؟ گفتند که خسرو آن را درید و بر روی سفیر زد و سفیر آن را برداشت و به مدینه بازگشت. و گفتند که خسرو آن را آتش زد. از آنجا که قرن‌ها بعد نامه‌ای پیدا شد که ادعا شده اصل نامه می‌باشد، چگونگی سالم ماندن نامه امر مهمی است.

## ۱۲. نامه خسرو به باذان حاکم یمن

الف: این مرد که به حجاز اندر بیرون آمده است از عرب به من نامه‌ای کرده است. چنانکه سزای او بود دوتن را بهش زی او فرست تا او را بند برنهند و سوی من آورند تا من اندر کار او بنگرم که چه باید کردن، و اگر به گفتار ایشان نیاید تو سپاه برگیر و زی او شو و سرش زی من فرست و آن همه زمین اوزیر پای پیلان ویران کن و قوم او را برده کن و خواسته‌هاشان غارت کن.<sup>۱۱۱</sup>

ب: از کفایت و خرد تو آن روا باشد که در ولایت تو ناشناخته‌ای بیرون آید و مرا به متابعت خویش خواند و او را مجال آن باشد که از من گزیت [= جزیه] طلبد و تو از آن غافل باشی؟ اگر توانی، کار او را کفایت کن و اگر نه، منتظر باش که نخست سر عجز تو را کفایت کنم و آنگاه سر فضول او را.<sup>۱۱۲</sup>

ج: بنده‌ای از بندگانت برایم نامه نوشته و مرا به دین خود خوانده، پس دو نفر از مردان جلدت را به سویش بفرست تا او را نزد من آورند و اگر از آنها ایبا کرد، گردنش را بزَن.<sup>۱۱۳</sup>

د: رسول فرست بدین مرد - کی به تهامه است - و او را بگویی که باز دین خویش رود. پس اگر نشود، او را نزدیک من فرستی.<sup>۱۱۴</sup>

## ۱۳. سفیران باذان به مدینه

باذان - حاکم ایرانی یمن - دو نفر را همراه نامه کسری و نامه‌ای از خود به سوی پیامبر فرستاد<sup>۱۱۵</sup> و در نامه خود نوشت: «ملک عجم از تو آزرده شده است، به حکم آنکه به وی نامه نوشتی و نام خویش بر نام وی تقدیم کرده‌ای. اکنون اگر سوی من آیی، شفیع باشم تا از تو عفو کند و به سلامت ترا به مدینه فرستم.»<sup>۱۱۶</sup> سفیران باذان، بابویه کاتب او و خورخسرو حاکم سابق یمن بودند.<sup>۱۱۷</sup> و گفته شده که سفیر او فیروز دیلمی بود<sup>۱۱۸</sup> و نیز از چند نفر از مهتران عجم یاد شده است.<sup>۱۱۹</sup>

## ۱۴. مأموریت خورخسرو

و گفته شده که خسرو، خورخسرو را به مدینه فرستاد تا اگر پیامبر همراه او به مداین نیامد، به یمن نزد باذان رود و او [= باذان] مأموریت را انجام دهد.<sup>۱۲۰</sup> داستان سفارت هردو گروه، تقریباً یکسان است. این خورخسرو، ظاهراً همان حاکم سابق یمن است که به علت خلق و خوی عربی از کار برکنار شده و باذان جای او را گرفته بود.<sup>۱۲۱</sup>

## ۱۵. سفیران خسرو در مدینه

سفیران به مدینه رفتند و پیام باذان (و یا خسرو پرویز) به پیامبر

۷۰- یعقوبی، همانجا ج ۱، ص ۴۰۵؛ بلعمی (۱)، همانجا، ص ۲۳۵.

۷۱- بلعمی (۲)، همانجا، ج ۱، ص ۲۲۸.

۷۲- دیار بکری، همانجا، ج ۲، ص ۳۸.

۷۳- ابوبکر بیهقی، همانجا.

۷۴- مجمل التواریخ و القمص، همانجا، ص ۲۵۱.

۷۵- خطیب بغدادی، همانجا، ج ۱، ص ۱۳۲.

۷۶- بخاری، همانجا، ج ۸، ص ۲۷.

۷۷- ابوبکر بیهقی، همانجا، ج ۴، ص ۳۸۷؛ خطیب بغدادی، همانجا، ج ۱، ص ۱۳۲.

۷۸- یعقوبی، همانجا، ج ۱، ص ۴۲۲.

۷۹- خطیب بغدادی، همانجا.

۸۰- یعقوبی، همانجا.

۸۱- خطیب بغدادی، همانجا.

۸۲- ترمذی، همانجا، ج ۴، ص ۱۴۰.

۸۳- نویری، همانجا، ج ۳، ص ۲۶۶.

۸۴- بلعمی (۲)، همانجا، ج ۱، ص ۲۲۸.

۸۵- عوفی، همانجا، ج ۲، ص ۲۳۷.

۸۶- مقدسی، همانجا، ج ۳، ص ۱۷۰.

۸۷- ابن بلخی، همانجا، ص ۱۰۶.

۸۸- عوفی، همانجا.

۸۹- ابن فندق، ابوالحسن بیهقی: تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، بی‌تا، چاپ دوم، ص ۱۴۰. طبری این کلام را به نقل شفاهی از سفیر آورده است (همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۲).

۹۰- طبری، همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۲.

۹۱- ابن بلخی، همانجا، ص ۱۰۶.

۹۲- ابن جوزی، عبدالرحمن: المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، بیروت، ۱۹۹۲م، ج ۳، ص ۲۸۴.





کاری مکن، تا فرمان من به تو برسد. ۱۱۸ معلوم نیست چرا شیرویه از باذان خواسته که به پیامبر آسیبی نرسانند. آیا به حمایت او یا اعراب نیازی داشته است؟ آیا به پیامبر ایمان آورده بود؟ و آیا ممکن است داستان مدارای شیرویه با پیامبر، بعداً و به نفع گروه خاصی ساخته شده باشد؟ خدا آگاهتر است.

## ۲۱. سال مرگ خسرو

قبلاً گفتیم که کولسنیکف تاریخ ۲۹ فوریه ۶۲۸ میلادی (۱۷ شوال سال ششم هجرت) را تاریخ قتل خسرو می داند، و تقی زاده تاریخ ۲۵ فوریه (۱۳ شوال) را. ۱۱۹ منابع اسلامی، دهم جمادی الاولی سال هفتم هجرت (۱۶ سپتامبر سال ۶۲۸ میلادی) را تاریخ قتل خسرو و اعلام پیشگویی پیامبر ذکر می کنند. اگر تاریخ فرستادن نامه پیامبر به خسرو، در اوایل سال هفتم باشد، تاریخ قتل خسرو در جمادی الاول همان سال پذیرفتنی است. از این رو، یافتن تاریخ دقیق قتل خسرو پرویز (نه از روی روایات مربوط به نامه که مسلماً با اصل داستان نامه منطبق است) ما را به حقیقت بسیار نزدیک می کند.

□ □ □

## نامه مکشوفه

در سال ۱۹۶۳ میلادی، دکتر صلاح الدین المنجد، دانشمند و کارشناس آثار مخطوط باستانی، در روزنامه بیروتی الحیاة (می ۱۹۶۳) مقاله ای نوشت و در آن مقاله خبر از کشف اصل نامه پیامبر به خسرو پرویز داد. نامه بر روی چرمی به اندازه ۳۱×۲۱ سانتیمتر نوشته شده و ۱۵ سطر مکتوب دارد و در پایان آن، مهر محمد رسول الله دیده می شود. این نامه، جزو کلکسیون هانری فرعون وزیر خارجه اسبق لبنان و یکی از توانگران لبنان بود که در خلال جنگ اول جهانی، آن را به مبلغ ۱۵۰ سکه طلا خریده بود. ۱۱۰ دکتر صلاح الدین المنجد که خود از کتاب شناسان و نسخه شناسان بنام در عالم اسلام است، آن نامه را دیده و با آزمایش کربن ۱۴ به کهنگی و تعلق آن برگ به روزگار پیامبر ابراز یقین کرده بود و از نظر خط شناسی و مقایسه سبک عبارات با دعوت نامه های مشابه پیامبر، در صحت آن تردید نداشت.

در همان ایام، مخالفان این تشخیص می گفتند چگونه ممکن است نامه ای که پادشاهی آن را از روی خشم پاره کرده و بر زمین افکنده، با توجه به نبود ثبت و ضبط و به اصطلاح امروزه بایگانی، آن هم نامه ای که از دید اطرافیان خسرو پرویز از اوراق باطله شمرده می شده است، این چنین محفوظ مانده باشد؟ دکتر منجد چنین توجیه می کرد و نشانه هایی نیز ارائه می داد که: احتمال دارد چون کسری نامه رسول اکرم را از هم دریده، آن را به اعتراض به سوی آورنده نامه - یعنی عبدالله بن حذافه سهمی - پرت کرده باشد و وی نامه را از زمین برگرفته و به تلافی حرکت خشم آلود کسری، آن را به احترام در بغل نهاده باشد؛ به ویژه آنکه چنین رفتاری از سفیران پیامبر معهود و طبیعی است. آنگاه پس از بازگشت به حجاز، آن نامه به تبرک و تیمن و به یادگار، در خاندان او باقی مانده و سپس به دستگاه خلفای عثمانی رسیده و از آنجا، زینت بخش خزانه نفیس و معروف آثار هانری فرعون گشته است. ۱۱۱ شاید دلایل دکتر منجد بی پایه نباشد. قبلاً گفتیم که خسرو پس از پاره کردن نامه، آن را به سوی سفیر پرت کرد ۱۱۲ و سفیر نیز آن را برداشت و برگشت. ۱۱۳

اگر تخمین دکتر منجد درست باشد که تاریخ نگارش نامه (بر اساس آزمایش کربن ۱۴) بین سالهای ۷ تا ۳۵ هجری می باشد، می توان آن را اصل یا حداقل قدیمی ترین رونوشت نامه پیامبر دانست. ۱۱۲ مسئله جالب آن است که این نامه، پاره شده و سپس دوخته شده است. اگر بپذیریم که این نامه رونوشت است، پارگی آن مصنوعی است و برای القاء کهنگی نامه ایجاد شده است. مقصود از این کار چه بوده است؟ آیا ممکن است همین نامه منشأ روایات تاریخ نگاران اسلامی بوده باشد؟

## متن نامه یافته شده

گفتیم که نامه در ۱۵ سطر نگاشته شده است و نقطه گذاری ندارد. متن آن شبیه روایت طبری است و در زیر می آوریم: ۱۱۵

- ۱ بسم الله الرحمن
- ۲ [۱] لرحیم من محمد عبدالله و
- ۳ رسوله الی کسری عظیم فا
- ۴ رسد سلام علی من اتبع الهدی
- ۵ و آمن بالله و رسوله و
- ۶ شهدان [لا] اله الا الله و
- ۷ حده لاشریک له و ان محمد [۱]
- ۸ عبده و رسوله ادعوك
- ۹ برعایة الله فان انا رسو
- ۱۰ ل الله الناس كافة
- ۱۱ لانذر من كان حیا و یحی
- ۱۲ القول علی الکافرین أ
- ۱۳ سلم تسلم فان ابیته فا
- ۱۴ نما علیک اثم المجور
- ۱۵ —

۹۲- مجمل التواریخ والقصر، ص ۲۵۱؛ ابن بلخی، همانجا، ص ۱۰۶.

۹۳- بلعی (۱) ص ۲۳۶؛ بلعی (۲) ج ۲، ص ۲۲۸.

۹۴- طبری، همانجا، ج ۲، ص ۷۵۶.

۹۵- ۶ ماه (بلعی-۱)، ده روز (هولی)، چند روز (ابن فندق)، یک روز (طبری)، همان روز (ابن بلعی).

۹۶- طبری، همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۴.

۹۷- طبری، همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۴.

۹۸- بلعی (۱) ص ۲۳۷.

۹۹- طبری، همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۲.

۱۰۰- به زیرنویس شماره ۹۴ مراجعه شود.

۱۰۱- طبری، همانجا.

۱۰۲- درباره سکه های خسرو پرویز نگاه کنید به:

سرمندی، سید مرتضی؛ سکه های پادشاهان ساسانی، همدان، ۱۳۵۱ ش.

شمس اشراق، ع: نخستین سکه های امپراتوری اسلام، اصفهان، ۱۳۶۹ ش.

گیرشمن، رومان؛ هنر ایران، ج ۲، ص ۲۴۰ تا ۲۴۷.

مشیری، ملک ایرج؛ سکه های ساسانی، نشریه فرهنگ ایران زمین، سال ۱۵ (۱۳۵۲)، ش ۱۵، ص ۳۳ تا ۵۱.

ملکشزاده بیانی، ملکه؛ سکه های ساسانی، تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۵ (۱۳۵۵)، ص ۳۲۴ تا ۳۲۶.

نقشندی، محمود؛ درهم اسلامی، ترجمه امیرشاهد، اصفهان، ۱۳۶۹ ش.

Walker, John: A catalogue of the Arab-Sassanian Coins, London, 1941.

۱۰۳- طبری، همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۴.

۱۰۴- بلعی، همانجا، ج ۱، ص ۲۲۹.

۱۰۵- طبری، همانجا، ج ۳، ص ۱۱۴۴.

۱۰۶- طبری، همانجا.

۱۰۷- ابن فندق، همانجا، ص ۱۴۰.



ابن خلدون: العبر، بیروت، ۱۹۵۷م، ج ۲.  
ابن سعد کاتب: طبقات الکبری، لیدن، ۱۳۲۱هـ.  
ابن عبدالبر: الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تصحیح علی محمد بجاوی، قاهره، ۱۹۶۰م/۱۳۸۰ق.  
ابن عدربه: عقد الفرید، تصحیح محمد سعید العربیان، بیروت، بی تا.  
ابن فراه: رُسل الملوك، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، ۱۳۶۳ش.  
ابن فندق: تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، بی تا، چاپ دوم.  
ابن کثیر، ابوالقدا: البداية والنهاية، بیروت و ریاض، ۱۹۶۶م، ج ۲.  
ابن هشام: سيرة النبوة، تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره، بی تا.  
ابن هشام: سیرت رسول الله، تصحیح اصغر مهلوی، تهران، ۱۳۶۳ش، چاپ دوم.  
احمد بن حنبل: المستدرج، تصحیح احمد محمدشاکر، مصر، ۱۳۶۸ق.  
احمد، علی: مکاتیب الرسول، قم، ۱۳۷۹ق.

ابن اثیر، عزالدین: الكامل فی التاريخ، بیروت، ۱۹۷۹م/۱۳۹۹ق.  
ابن اثیر، عزالدین: الكامل فی التاريخ، ترجمه ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۹ش.  
ابن اثیر، عزالدین: اسد الغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، ۱۳۷۷ق، ج ۳.  
ابن اسحاق، محمد: کتاب السیر والمغازی، تصحیح سهیل ذکاء، بیروت، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.  
ابن اعثم کوفی، محمد: تاریخ، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، بمبئی، ۱۳۰۰هـ.  
ابن بلخی: فارس نامه، تصحیح لسترینج و نیکلسون، تهران، ۱۳۶۳ش، چاپ دوم.  
ابن جوزی، ابوالفرج: المتظم فی تاریخ الملوك والامم، بیروت، ۱۹۹۲م، ج ۳.  
ابن حجر عسقلانی: الاصابه فی تمييز الصحابه، کلکته، ۱۸۵۳م، چاپ دوم.

بخاری، محمد بن اسماعیل: الصحيح، بیروت، بی تا، چاپ دوم.  
بلادزی، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، تصحیح رضوان محمدرضوان، بیروت، ۱۹۷۸م.  
بلادزی، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، ۱۳۶۷ش.  
بلادزی، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه آزادفانش آذرینوش، تهران، ۱۳۶۴ش.  
بلعمی، ابوعلی (۱): (منسوب) ترجمه تاریخ طبری (بخش پیش از اسلام)، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۵۰ش.  
بلعمی، ابوعلی (۲): (منسوب) ترجمه تاریخ طبری (بخش پس از اسلام)، تصحیح محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶ش.  
بیرونی، ابوریحان: آثار الباقیه عن القرون الغالیه، ترجمه اکبر بیهقی، ابوبکر: دلائل النبوه، تصحیح عبدالملطی قلمچی، بیروت، ۱۹۸۵م/۱۴۰۵ق.  
بیهقی، ابوالحسن: ابن فندق ترمذی، محمد بن عیسی: الجامع الصحيح، تصحیح احمد محمد شاکر و ابراهیم عطوه عوض، مصر، بی تا.  
تقری زاده، حسن: از پرویز تا چنگیز، تهران، ۱۳۴۹ش.  
ثمالی، ابومنصور: لطائف المعارف، ترجمه علی اکبر شهابی، مشهد، ۱۳۶۸ش.  
جهشیاری، محمد: السوزاه والکتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، بی تا.  
حمزه اصفهانی: سنی ملوک الارض والانبیاء، ترجمه جعفر شعاع، تهران، ۱۳۶۷ش، چاپ دوم.  
حمیدالله، محمد: مجموعه الوثائق السیاسیه، بیروت، ۱۹۸۳م.  
حمیدالله، محمد: مجموعه الوثائق السیاسیه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۵ش.  
خطیب بغدادی: تاریخ بغداد او مدینه السلام، بیروت، ۱۳۴۹ق.  
دیار بکری: تاریخ الخمیس، بولاق، ۱۳۰۲ق.

طباطبائی، ابوالفضل: «نامه های مبارک پیامبر...»، گوهر، سال ۲، ش ۹ و ۱۰.  
طبری، ابوجعفر: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۸ش، چاپ چهارم.  
عوفی، سدیدالدین محمد: جوامع الحکایات و لواعب الروایات، تصحیح محمد معین، تهران، ۱۳۵۵.  
قلقشنودی، احمد بن علی: صحیح الاشی فی صناعة الانشاء، قاهره، ۱۹۶۳م.  
کولسنیکوف: ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمدرفیق یحیایی، تهران، ۱۳۵۵ش.  
گردیزی، عبدالص: زین الاخبار، تصحیح عبدالص حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ش، چاپ دوم.  
مرادیان، خدامراد: کشور حیره در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان، تهران، ۱۳۵۵.  
مسمودی، علی بن حسین: التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۵ش.  
مسمودی، علی بن حسین: مروج الذهب والمعادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۵ش.  
مسکویه رازی: تحارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، ۱۳۶۹ش.  
سلم بن حججاج نیشابوری: الصحيح، تصحیح محمدنواد عبدالباقی، مصر ۱۹۵۵م/۱۳۷۵ق.  
مظلومی، رجبعلی: آخرین کتاب الهی، تهران، ۱۳۶۰ش.  
مقدسی، مطهر بن طاهر: الیه والتاریخ، تصحیح کلمان هوار، پاریس، ۱۹۱۶م.  
منجد، صلاح الدین: رسالة النبی محمد بن عبدالله الی ابیرویز ملک القریس، بیروت، روزنامه الحیات، ۱۳۸۲/۲/۲۷ق/۱۹۶۳/۵/۲۲م.  
منجد، صلاح الدین: سفیران، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، ۱۳۶۳ش.  
کولسنیکوف، آ. ای: ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمدرفیق یحیایی، تهران، ۱۳۵۵ش.  
مظلومی، رجبعلی: آخرین کتاب الهی، تهران، ۱۳۶۰ش.  
۱۱۱- المنجد، همانجا، ص ۷۵.  
۱۱۲- به زیرویس ۷۱ مراجعه شود.  
۱۱۳- به زیرویس ۷۴ مراجعه شود.  
۱۱۴- مظلومی، همانجا، ص ۲۲۷.  
۱۱۵- حمیدالله، همانجا، ۱۴۲ و ۱۴۱ به همراه عکس. ترجمه فارسی کتاب، فاقه عکس است.

# میراث خاندان

سال اول - شماره چهارم



۱۰۸- طبری، همانجا: بلعمی (۲)، ج ۱، ص ۲۲۹؛ عوفی، همانجا، ج ۲، ص ۲۳۸.  
۱۰۹- به زیرویسهای ۳۹ و ۴۰ مراجعه شود.  
۱۱۰- درباره این نامه نگاه کنید به: حمیدالله، محمد: مجموعه الوثائق السیاسیه، بیروت، ۱۹۸۳، ص ۲ و ۱۶۱.  
طباطبائی، ابوالفضل: «نامه های مبارک پیامبر...»، گوهر، سال ۲، شماره های ۹ و ۱۰.  
المنجد، صلاح الدین، سفیران، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، ۱۳۶۳ش.  
کولسنیکوف، آ. ای: ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمدرفیق یحیایی، تهران، ۱۳۵۵ش.  
مظلومی، رجبعلی: آخرین کتاب الهی، تهران، ۱۳۶۰ش.  
۱۱۱- المنجد، همانجا، ص ۷۵.  
۱۱۲- به زیرویس ۷۱ مراجعه شود.  
۱۱۳- به زیرویس ۷۴ مراجعه شود.  
۱۱۴- مظلومی، همانجا، ص ۲۲۷.  
۱۱۵- حمیدالله، همانجا، ۱۴۲ و ۱۴۱ به همراه عکس. ترجمه فارسی کتاب، فاقه عکس است.

